

آن دیوار داخل کعبه کرده بود چون حاج بر خیزد استغلا یافت و خانه کعبه محله
جنگ فاند اخن تو چست کله نهم بخت بود از بطریق بابیت در وقت حضرت تمان
سین مانده بود و مانکود اهل همان جای حاج باقیست **حطام** بالضم نوزد و سنگ شده
در برزخه چیزی و انداختن آن نموی **حکم** فرمان و فرمان دادن و در آن سخن و حکم
کردن میان مردم و حکم و استوار نگارشیدن و باقی باز داشتند و حکم حکام یعنی
دینداران و در دین است و در سخن کردن و بقیه سخن میانی و حکم کشنده و مجیزه و نام
شخص است و قبضه است از سخن و بکسر او از سخن ثانی چلتی **حکم** دانا و درست
کار و مستوار حکم و خداوند است **حلم** بالکسر است کسی و بر او باری و در بقیه
شدن و استیجاب نمودن در قضیت کسی با بقیه و بقیه سخن و خواب و بیدار و بیدار
و دیده شود و بقیه سخن نگاه شدن بوسه گرم افشون در آن **حلم** شرف و
مردم در غضب **حلام** بالضم و نشانی است که از رسم کم کوبند بر روی آید
و کوبند بر تریه **حلم** بالضم و نشانی است که از رسم کم کوبند بر روی آید
و بکشید بدم گرم کردن و گرم شدن و دل افشون به و فضا کردن و مستجاب کردن
و شب کردن و بیدار کردن و جسته گرم و گرم و جاده و بقیه سخن بقیه نمانده **حجم**
آب گرم و باران که در بوم که بار بار و عرق و غولیش و درانی تابستان **حمام**
بالضم کبوتر و قوی و هر مرغی که طوق دارد باشد حمام جمع و بالکسر مرکب و بالضم
گرفته و بالضم و نشانی است بر بوم که **حجم** بقیه سخن گرم شدن و بالضم خالک و الک
و هر چه سرخته باشد **حجم** بالضم کوزه نیز و برای سیاه **حیروم** میانه سینه استوار
که کل است شکله و در بقیه سخن و نام است هر چه علی السلام **حوم** بالضم که از
چیزی که در چیزی است سخن و حوض آن و کله آمده از زمین آن **حوم** بالضم حای و حوم
سخن که از آن هر که سخن بگوید و نام **التون جنین** بالضم غضب است که سخن و در وقت
خزنده

خزنده و بالکسر سخن و در سخن تباری که بدان بدان آن است که بقیه سخن است
حون بالضم سخن است که با معنی و در سخن و برابر و بکسر نیز آمده و بقیه سخن است
کوه **حون** بالضم سخن کردن و بار داشتند و کردار ایشان و کشیدن چیزی میخوان
و بقیه سخن که و چند کله و بکسر و بقیه سخن که بکسر نیز آمده **حون** بالضم دور و دراز
و در فاصل و کوبیت بکله کوه در سخنان و خاصه دارد **حونان** بالکسر است و چیزی
و بالضم خوانان و بقیه سخن حادثه **حویان** بالکسر نوبیدی **حون** بالضم کوبی و
و نوسن شدن و کز نماند کردن و بکسر را نماند سخن کردن **حون** بالضم کوبی
کردن و بالضم نوسن و کز نماند سخن که بالایی کوه باشد **حوتون** بالضم و نشانی
را از نسیب در مقام مولد در زشتی است که در آن در حضرت کوه لا آن چیز
بنا کرده است و نام او سخن نماند و منسوب بدان شهر از ممالی کوبیده از حوز
حون بالضم نسیب است و در نسیب و منسوب و بقیه است از سخنان
و اندوه پس کردن کسی او بالضم و اندوه بکس کردن و اندوه و بقیه سخن
نیز آمده است و بالضم و کز برای غلبه و بقیه سخن است سخن و عامه سخن است
که در آن ضمیمه و ابوطالب است **حون** بالضم قولی و نماند سخن که سخن و
و بقیه سخن خوب و نیکو **حون** بالضم تو بکله بقیه سخن و بالضم و کز کسین خوب و
و صاحب سخن و حرس سخن نام و وسط سوال صلح و نام دو کوه است و نیز
دو قبله است از بی بی **حوتان** بالکسر خوانان و بالضم خوب و بقیه سخن
بسیا خوب است صاحب و کز و بر تقدیر اول از حسن است و بقیه سخن و نام
مناج حضرت رسالت بناه عالم که از سخنان بن ثابت الفدا که کوبیده **حویان**
بالکسر است سخن و بالضم و است بقیه سخن و نماند سخن که کوه حسن جمع
حساب است **حون** بالکسر جای نماند و هر سخن استوار که با نماند آن توان کرد